

تنگانما اند خواب همه عالم چشمه آب هر جا
 که بختی شیده و تلخی چیده منی خود را بشود در کارهای خوف
 اندازند و از توابع آن نیز میرند از عقوبت نمیدیشند و
 با حرام پیامیند قطعه سگی را که گلوئی بر سر آید ز شاک
 بر جبهه گاین استخوانست اگر لغشی دو کس گیرند بر دو
 لیم الطبع پس دارد که خوانست اما صاحب دینا
 بعین عنایت حق ملحوظ است و بجلال از حرام محفوظ
 من همانا تقریر این سخن نکردم و مر این برهان و بیان
 نیاردم انصاف از تو توقع دارم هرگز دید دست
 و عائی بر کشتبسته یا پیوای در زندان شسته و کراخته
 یکی از درویشان نفس اماره مطالب میکند چون قوت

اصول

احسانش نباشد بعضیان مبتلا گردند و شنیدم که درویشی را
 با ختی گرفتند با آنکه شرساری بود و چشم سنگساری بود و گفت
 ای مسلمانان قدرت ندارم که زن کنم و طاقت ندارم
 که صبر کنم لار بهایشه فی الاسلام دار جمله مواجب سکون
 و جمعیت اندرون که توانگر از است یکی هر شب مارچه
 در بر گیرند و هر روز بانو جوانی جوانی از ^{کراخته} کراخته که صبح ^{باز} باز
 از صباحت او دست بردل و سر و خرامان از انجالت او
 پایی در کل پست بخون عزیزان فرود برده چنگ
 سرانگشته که ده عذاب زنگ و محالست که باطلعت
 که و مناسی گردند یا قصد تناسی کنند شعر دلی که خوشی
 بر لب و وینها که دلی اجنما و کسب پذیر بیان بگامی با غلب